

بررسی و تحلیل نقش عمروعاص در تاریخ اسلام

فهیمة کلباسی اصفهانی*

آیت قبادی**

چکیده

در تدوین پژوهش‌های تاریخی زندگی‌نامه و شخصیت افراد مثبت تاریخ مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد و کمتر به تحقیق درباره اشخاص منفی تاریخ پرداخته می‌شود و این علی‌رغم آن است که شخصیت‌های منفی در طول تاریخ همواره در امور مختلف ایفاگر نقش‌های کلیدی بوده‌اند که نیازمند واکاوی و بررسی لازم است.

مقاله حاضر عملکرد عمروعاص را در تاریخ صدر اسلام مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. با استناد به منابع اصلی، به‌وسیله تطبیق داده‌ها، نقش عمروعاص در امور مختلف و صحنه‌های پیدا و پنهان تاریخ صدر اسلام مورد کنکاش قرار می‌گیرد. عمروعاص از نیرنگ‌بازان و داهیان عرب و قریش بوده است که بنابر شخصیت مرموز و زیرک خود در صحنه حوادث گوناگون ایفاگر نقش‌های متفاوت بوده است. او فقط براساس منافع شخصی، گرایش‌های سیاسی خود را انتخاب کرده و بدون توجه به معیارهای اخلاقی، دینی و انسانی از حيله، نیرنگ، دروغ، کتمان حقیقت، تهمت و خون‌ریزی، برای رسیدن به مقصود استفاده کرده است و به‌همین دلیل شکل‌گیری بخش اعظمی از حوادث تاریخ صدر اسلام براساس نقش منفی وی شکل گرفته است.

واژگان کلیدی

پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام، شیخین، عمروعاص، مصر، صفین.

fah_kalbasiisfahani@yahoo.com

ayatgh55@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

* استادیار دانشگاه پیام نور تهران.

** کارشناسی ارشد تاریخ تشیع.

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۶

با هرگونه دیدگاهی نسبت به تاریخ، نقش شخصیت‌ها را نمی‌توان در تاریخ انکار کرد. در تاریخ صدر اسلام شخصیت‌ها بنا به جایگاه و موقعیت خود در روند شکل‌گیری و نتیجه حوادث و رویدادها تأثیرگذار بوده‌اند. عمروعاص که جزء داهیان عرب بوده، از شخصیت‌های تاریخ صدر اسلام است که بنا به استعداد شخصی و استفاده از موقعیت‌ها و تحلیل درست وقایع توانسته، در جریان شکل‌گیری رویدادها در تاریخ صدر اسلام موثر باشد.

منابع سیره پیامبر ﷺ بنا به نقش عمرو در دوره رسالت رسول خدا ﷺ درباره وی مطالبی را ذکر کرده‌اند. عملکرد وی در جریان فتوحات، در کتاب‌های مربوط به فتوح شام و مصر نگاشته شده است. همچنین تواریخ عمومی درباره عملکرد عمرو در دوره رسالت پیامبر ﷺ، دوره خلفای راشدین و خلافت امویان، به تناسب نقش مطالبی را نوشته‌اند. کتاب‌های مربوط به صحابه ذیل عنوان اسم وی، زندگی‌نامه و عملکرد عمرو در دوران‌های مختلف را تبیین نموده‌اند. این پژوهش در پی یافته‌هایی برای این پرسش‌هاست:

۱. خاستگاه قومی و ویژگی‌های فردی عمروعاص چگونه بوده است؟
 ۲. عمروعاص در دوران شرک و بت‌پرستی چه دیدگاه و عملکردی نسبت به مسلمانان داشته است؟
 ۳. انگیزه و کیفیت اسلام عمروعاص چه بوده است؟
 ۴. نقش عمروعاص در دوره خلافت شیخین چگونه بوده است؟
 ۵. دیدگاه و عملکرد عمروعاص نسبت به امام علی ﷺ چگونه بوده است؟
 ۶. عمرو چه عملکردی در دوره خلافت کوتاه امام حسن ﷺ و خلافت معاویه داشته است؟
 ۷. ویژگی‌ها و روش‌های سیاسی عمروعاص چگونه بوده است؟
- این مقاله عملکرد عمروعاص در تاریخ صدر اسلام را با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

۱. شناخت عمروعاص

عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لوی قرشی سهمی و مادرش نابغه، بنت حرمله از بنی جلال بن عنزه بن اسد^۱ پنجاه سال پیش از هجرت متولد شده است.^۲ نویسندگان به بدی از مادر وی نام برده‌اند.^۳ عاص بن وائل، پدر عمرو از کسانی بود که

۱. عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۸۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۴.

۳. نوری، اسلام و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام، ص ۶۰۲.

پیامبر ﷺ را به شدت آزار و اذیت می‌داد^۱ و همو بود که پیامبر ﷺ را ابتر خطاب کرده بود و سوره کوثر در پاسخ به او نازل شده است.^۲

سیر سیاسی زندگانی عمروعاص

عمروعاص از رجال سیاسی تاریخ صدر اسلام است که در راستای حفظ منافع خود و بنا به شرایط در دوران‌های مختلف عملکردی متفاوت داشته است.

دوران شرک و بت‌پرستی

عمروعاص به همراه پدرش، از بزرگان و سران قریش و از دشمنان سرسخت و مشهور پیامبر ﷺ و مسلمانان بوده‌اند. به علت وجود اشخاصی مثل ابوسفیان و ابوجهل که از مقام و شهرت بیشتری برخوردار بوده‌اند، مورخان کمتر به بیان دیدگاه‌ها و عملکرد اشخاص دیگر و از جمله عمروعاص در این دوره پرداخته‌اند. در این زمان، بارزترین نقش عمرو در هنگام نمایندگی قریش برای بازگرداندن مسلمانان مهاجر از حبشه بوده است که نویسندگان به صورت مبسوط به آن پرداخته‌اند.

هنگامی که مشرکان روند توسعه اسلام را در مکه مشاهده کردند، با شدت تمام به آزار و اذیت مسلمانان و علی‌الخصوص افراد بی‌پناه پرداختند. پیامبر ﷺ وقتی ضعف و زبونی مسلمانان و شکنجه و آزار مشرکان را مشاهده کردند، با آینده‌نگری، فرمان هجرت مسلمانان را به حبشه صادر نمودند. در این راستا عده‌ای از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی‌طالب به حبشه رفتند و با موافقت حاکم آنجا یعنی نجاشی در آن کشور مستقر شدند.^۳

هجرت گروهی از مسلمانان ساکن مکه، بدون اطلاع و هماهنگی سران قریش و مشرکین به کشور حبشه، برای آنان ملال‌آور و غیرقابل تحمل بود. چراکه مهاجرین مکه در حبشه به دور از شکنجه مشرکین و صدمات آنان اسکان یافتند. این امر برای قریش قابل تحمل نبود. برای همین، دو نفر از افراد سخنور و زیرک، یعنی عبدالله بن ابی‌ربیع و عمرو بن عاص (یعقوبی و ابن‌اثیر همراه عمرو را عماره بن ولید عنوان کرده‌اند)^۴ را انتخاب کرده و با هدایایی برای بازگرداندن مسلمانان به مکه، به دربار نجاشی فرستادند.^۵ بررسی روند مذاکرات و فعالیت‌های نمایندگان قریش، ما را به

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۵۷؛ بغدادی، المنعم فی اخبار قریش، ص ۳۸۷؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۳.

۳. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۳۳۱ - ۳۲۸؛ ابن‌خلدون، العبر، ج ۲، ص ۴۱۲.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹؛ ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۶۹.

۵. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۳۳.

دلایل انتخاب عمروعاص برای انجام این مأموریت راهنمایی می‌کند:

۱. آشنایی عمرو با اوضاع کشور حبشه و شخص نجاشی. عمروعاص بعدها در بیان علل مسلمان شدن خود، به سابقه دوستی و ارتباط خود با نجاشی در حبشه اشاره می‌کند.^۱
۲. سخنور و زیرک بودن عمرو.
۳. دشمنی عمرو و پدرش با مسلمانان.
۴. آشنایی عمرو با دین اسلام و مسیحیت، که این امر از توضیحات و سؤالات عمروعاص در حین بحث با مهاجرین در دربار نجاشی نمایان است.
۵. اعتماد خاص قریش به عمرو.

عمروعاص و عبدالله بن ابی‌ربیعہ وقتی به حبشه رفتند، بعد از مذاکره و تطمیع درباریان، به حضور نجاشی رسیدند. نجاشی هدایای قریش را پذیرفت و از وضع ایشان پرسید. آنان (نویسندگان گوینده عبارت را باعنوان «آنان گفتند» ضبط کرده‌اند و هیچ‌یک از مورخین برای این عبارت گوینده خاصی از بین این دو نفر مشخص نکرده است) در جواب نجاشی گفتند: اعلی‌حضرت! جمعی از جوانان ابله و بی‌خرد ما به‌تازگی دست از دین خود کشیده و دینی آورده‌اند که نه دین ماست و نه دین شما، اینان (که از ترس ما نتوانستند در مکه بمانند) به کشور شما گریخته و بدین سرزمین آمده‌اند، اینک بزرگان آنها یعنی پدران و عموها و رؤسای عشیره و قبایل ایشان ما را به نزد شما فرستاده‌اند، تا آنان را به نزد قریش که داناتر به حال و وضع آنها هستند، بازگردانید. بعد از اتمام سخن نمایندگان قریش، سکوت مجلس را فراگرفت. در این هنگام درباریان که قبلاً توسط نمایندگان قریش تطمیع شده بودند، گفتند: اعلی‌حضرت! این فرستادگان سخن به راستی گفتند و بزرگان ایشان به وضع و حال اینان داناترند و زمام کارشان نیز به‌دست آنان است، بهتر است که اینان را به‌دست فرستادگان بسپاری تا به شهر و دیارشان بازگردانند. نجاشی از این سخنان خشمگین شد و گفت: به خدا تا با آنها دیدار نکرده و سخنانشان را نشنوم، آنها را تحویل نخواهم داد.

نجاشی مهاجرین را احضار کرد. مهاجرین مسلمان بعد از بحث و مشورت تصمیم گرفتند ضمن حضور در دربار نجاشی با صداقت به تشریح دیدگاه‌ها و مبانی اسلامی بپردازند، ولو اینکه با خطر مواجه شوند. جعفر بن ابی‌طالب به نمایندگی مسلمانان به ایراد سخنرانی پرداخت، و با توضیح وضعیت مردم در دوران شرک و بت‌پرستی به قرائت دستورات خداوند در قرآن پرداخت که موجب برانگیختن نجاشی شد. «پادشاه! ما مردمی بودیم که بت‌های سنگی و چوبی (را) می‌پرستیدیم، گوشت مُردار می‌خوردیم، کارهای زشت انجام می‌دادیم ... پیامبر گرامی، ما را به‌سوی خدای یگانه دعوت کرد ... و

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۲۳۱.

به راست گوئی، امانت‌داری، صلہ رحم و نیکی به همسایه و خودداری از محرمات و جلوگیری از خونریزی و آدم‌کشی دستور فرمود ... ما وقتی با شکنجه و آزار مشرکان مواجه شدیم، به کشور شما پناه آوردیم.» نجاشی گفت: آیا از آنچه پیغمبر شما آورده است چیزی به‌خاطر داری؟ جعفر گفت: آری! نجاشی گفت: بخوان. جعفر قسمتی از آغاز سوره مریم را خواند. نجاشی از شنیدن آیات قرآن منقلب شد و گفت: آنچه پیغمبر شما آورده با آنچه عیسی آورده، هر دو از یک‌جا سرچشمه گرفته است. آسوده‌خاطر باشید که به خدا سوگند هرگز شما را به این دو نفر تسلیم نخواهم کرد.^۱

فرستادگان قریش با ناراحتی از نزد نجاشی بیرون رفتند، عمرو بن عاص در اینجا دست به نیرنگ زد و روز بعد نزد نجاشی رفت و گفت که مهاجرین درباره حضرت عیسی حرف‌های عجیبی می‌زنند و بهتر است در این مورد از آنها پرس‌وجو کنید. نجاشی دوباره مهاجرین را احضار کرد تا نظر آنها را درباره حضرت عیسی بی‌رسد.

مسلمانان دوباره نزد نجاشی آمدند و جعفر بن ابی‌طالب گفت: ما درباره حضرت عیسی همان نظری را داریم که پیامبر ﷺ برای ما بیان نموده است و آن اینکه ما معتقدیم، حضرت عیسی بنده، پیامبر، روح خدا و کلمه الهی است.

نجاشی دست خود را به‌طرف چوبی که روی زمین بود برداشت و گفت: به خدا سخنی که تو درباره عیسی گفتی، با آنچه حقیقت مطلب است از طول این چوب تجاوز نمی‌کند، آنگاه دستور داد تا هدایای قریش را پس دهند و بدین ترتیب مسلمانان را تحت حمایت خود گرفت.^۲

دلایل پیروزی جعفر بن ابی‌طالب بر عمروعاص در مناظرات و مباحث انجام‌شده در حبشه را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بیان واقعیات و نظرات اسلامی که بر فطرت اسلامی مبتنی است و عقاید مشرکین قابل قیاس با آن نبود.

۲. صداقت در تشریح عقاید و مقایسه واقعیات اسلام با واقعیات شرک و بت‌پرستی که موجب ذوق‌زدگی نجاشی شده است.

۳. خلع سلاح دشمن با استفاده از استدلال‌های موجه.

۴. بیان استدلال‌هایی که به عقاید مسیحیت نزدیک بود و نجاشی قابل به درک آنها بود.

در اینجا هدف این است برای خواننده مشخص گردد که عمروعاص، با وجود زیرکی و حیله‌گری و مسلط بودن به فنون سیاسی، در مأموریت خود به حبشه برای بازگرداندن مسلمانان در مباحثه و مناظره

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۳۶ - ۳۳۴.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۸۱.

با جعفر بن ابی طالب، برادر حضرت علی علیه السلام شکست خورده است. برای همین بعدها در جریان حکمیت، اگر شخصی قابل و کاردان در مقابل او قرار می‌گرفت، عمرو بدون شک قابل شکست بود.

انگیزه و کیفیت اسلام آوردن عمرو بن العاص

عمرو بن عاص در ماه صفر سال هشتم هجرت، به همراه خالد بن ولید و عثمان بن طلحه عبدری، اسلام آورد.^۱ عمرو در این باره می‌گوید: وقتی از جنگ احزاب برگشتیم، به همراهان خود گفتیم که کار محمد بیش از حد بالا گرفته است، من صلاح در این می‌بینم که به نجاشی پناه ببریم. عمرو به حبشه رفت و وقتی در آنجا، شکوه مسلمانان و احترام نجاشی به فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد، مصمم شد که اسلام بیاورد و برای همین، به همراهی خالد بن ولید و عثمان بن طلحه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و مسلمان شدند.^۲

عمرو از نیرنگ‌بازان، اشراف و بزرگان قریش بوده است که بنا به مصالح سیاسی و پیش‌بینی واقعیات آینده، اسلام را پذیرفت که می‌توان برای آن دلایلی به شرح ذیل بیان داشت:

۱. شکست و زبونی مشرکان و قریش در شبه جزیره عربستان، بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه.
۲. گسترش سریع اسلام در بین قبایل و طوایف شبه جزیره، علی‌رغم تمام دشمنی‌ها، جنگ‌ها و تبلیغات قریش، مشرکین و حتی یهودیان.
۳. گسترش جغرافیایی اسلام در خارج شبه جزیره، همراه با شکوه و عظمت آن، که عمرو آن را در حبشه مشاهده کرده بود.
۴. اطلاع عمرو بر کناره‌گیری دیگر بزرگان و سرداران قریش، مثل خالد بن ولید که به همراه عمرو اسلام آورد.

دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله

در ماه جمادی الآخر سال هشتم هجرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که گروهی از قبیله‌های بلی^۳ و قضاعه جمع شده‌اند و آهنگ حمله به اطراف مدینه را دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله عمرو عاص را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار برای مقابله با آنان فرستاد. عمرو رفت تا به محلی رسید که آب داشت و سلاسل نامیده می‌شد و این سربیه بدین نام مشهور شده است.^۴ عمرو وقتی تعداد آنها را مشاهده کرد، به هراس

۱. عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۸۵.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۷۷ - ۲۷۶.

۳. بلی بن عمرو: قبيلة عظيمة من قضاعه، من الفحطانية، تنتسب إلى بلی این عمرو بن الحافی بن قضاعه. (کحالة، معجم

قبائل العرب القديمة و الحدیثة، ج ۱، ص ۱۰۴)

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۲.

افتاد و برای همین از پیامبر ﷺ کمک خواست.^۱ پیامبر عده‌ای را به فرماندهی ابوعبیده جراح و برخی دیگر از سران مهاجرین و انصار که ابوبکر و عمر هم جزء آنها بودند، به کمک عمرو اعزام فرمودند. آنان چون به عمرو پیوستند، ابوعبیده خواست که با مردم نماز بگذارد و بر عمرو مقدم باشد. عمرو که شخصی ریاست‌طلب و منفعت‌طلب بود، این امر را قبول نکرد و گفت: تو برای کمک به من آمده‌ای و من فرمانده و امیر لشکر و حق نداری که امام جماعت باشی. مهاجرین نپذیرفتند، اما ابوعبیده برای جلوگیری از وقوع هرگونه اختلافی پذیرفت که عمروعاص فرمانده باشد و نماز را به‌پا دارد. عمرو همه آن مناطق را تسخیر کرد و چند روزی در آنجا اقامت کرد و سپس به مدینه بازگشت.^۲ عوامل ذیل در انتخاب عمرو برای این سریه موثر بوده است:

۱. مادر بزرگ عمرو از قبیله قضاعه بود و پیامبر ﷺ برای رعایت حال معارضان و متمایل نمودن آنان به اسلام و یا ایجاد تفرقه در بین آنها به این کار اقدام نموده است.^۳

۲. عمرو از بزرگان و نام‌آوران قریش و مشرکان بود و پیامبر ﷺ طبق عادت خود و به‌عنوان مؤلفه قلوبهم، وی را برای فرماندهی این سریه انتخاب کرده است.

۳. پیوستن عمروعاص به مسلمین، نمودار قدرت مسلمانان و ضعف مشرکان بود و پیامبر ﷺ برای انتقال این پیام به قبایل هم‌جوار، وی را برای فرماندهی این سریه انتخاب کرد.

پیامبر ﷺ همچنین در سال نهم هجرت عمروعاص را با نامه‌ای نزد عبیدی و جیفر، فرزندان جُندی در عمان فرستاد و ایشان را به اسلام دعوت کرد؛ آن دو مسلمان شده و اسلام را پذیرفتند.^۴

دوران خلافت ابوبکر

ابوبکر بن قحافه بعد از رحلت پیامبر ﷺ در سال یازدهم هجرت به خلافت رسید.^۵ عمرو که در موضع‌گیری‌های سیاسی، برای کسب منفعت بیشتر احتیاط می‌کرد و بعد از تحلیل اوضاع دست به انتخاب می‌زد، در جریان بیعت با ابوبکر به جناح حاکم پیوست.

بعد از بیعت مردم با ابوبکر، انصار از او کناره گرفتند. این امر برای خلیفه و طرف‌دارانش سنگین بود و برای همین، سخنوران خود و از جمله عمرو بن عاص را برانگیختند تا انصار را هجو نمایند. وقتی حضرت علی ﷺ از ماجرا خبر یافت، برآشفته و به مسجد آمد و انصار را به نیکی یاد کرد. انصار

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۷۴ - ۷۷۰.

۳. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۳، ص ۳۲.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۸۳.

۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷.

با رفتار حضرت امیر علیه السلام، شادمان شدند و گفتند: با گفتار نیک علی از آنچه دیگری گفته باشد باکی نداریم. همچنین در جریان برخورد با مرتدان، ابوبکر برای انتصاب فرماندهی سپاه با عمرو مشورت کرد و با پیشنهاد او خالد بن ولید را به فرماندهی جنگ منصوب نمود.^۱ ابوبکر در سال سیزدهم هجرت وقتی سپاهیان را عازم شام نمود، عمرو عاص را به فلسطین گسیل نمود، عمرو در این زمان در فتح یرموک شرکت داشت.^۲

دوران خلافت عمر

عمر بن خطاب در سال سیزدهم هجری، بنا به وصیت ابوبکر به خلافت رسید. در این دوره فتوحات گسترش یافت و شام، مصر، جزیره، عراق، جبل، ارمینیه، اهواز، فارس، اصطخر، ری، آذربایجان و اصفهان فتح گردید.^۳

عمر در اداره ولایات و فرماندهی فتوحات، از افرادی مانند معاویه، یزید بن ابوسفیان، عمرو عاص و مغیره بن شعبه استفاده می کرد و از انتصاب کسانی از صحابه که از آنان برتر و فاضل تر بودند، مانند حضرت علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف خوداری می کرد. عمر در توجیه این کار گفته است که اینان نیرومندتر و بیناترند و بر ایشان اشراف بیشتری دارد.^۴ عمرو که از مشاوران و فرماندهان خلیفه اول بود، علی رغم سابقه دشمنی با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به علت سیاست فوق الذکر عمر، در این دوره مدارج ترقی را بهتر طی کرد و در این راستا، از فرماندهان خلیفه دوم قرار گرفت که در فتح اردن، فلسطین، حلب، قنسرين و منج شرکت داشته است.^۵

عمرو علاوه بر اینکه فرصت طلب بود، برای تأمین منافع، گاه فرصت سازی هم کرده است و در این زمینه می توان به رایزنی عمرو با خلیفه دوم برای فتح مصر اشاره کرد. زمانی که عمر برای انجام صلح با مردم بیت المقدس به آنجا رفت، عمرو به او گفت: ای امیرمؤمنان به من اجازه می دهی تا رهسپار مصر گردم؟ ما اگر مصر را تصرف نمائیم، موجب اقتدار مسلمانان خواهد شد. عمرو پیوسته ارزش مصر را در نظر عمر بزرگ می کرد و فتح آن را بر او آسان می نمود؛ تا آنکه موافقت خلیفه را کسب نمود و با همراهی چهار هزار نفر عازم مصر گردید.^۶ خلیفه بعد از مدتی زبیر بن عوام را برای

۱. همان، ص ۱۲۹ - ۱۲۸.

۲. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۳، ص ۴۱۶ - ۳۹۴.

۳. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۶۸.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۴.

۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۴۰.

۶. عبدالحکم، فتوح مصر و اخبارها، ص ۵۳.

کمک به عمرو راهی مصر نمود.^۱ مادلونگ گفته است که این اقدام خلیفه برای مهار قدرت عمرو بوده است.^۲ مسلمانان طی دو سال به فرماندهی عمرو، بیشتر نقاط مصر را فتح کردند.^۳

دوران خلافت عثمان

عثمان بن عفان در محرم سال بیست و سوم هجرت به خلافت رسید.^۴ عمرو در ابتدا برای حفظ منافع خود و فرمانداری مصر در کنار عثمان قرار گرفت. عثمان برخلاف دو خلیفه قبلی، اطرافیان و خاندان خود را وارد امور سیاسی و نظامی نمود به گونه‌ای که حاکمیت عمده ایالات را به آنها واگذار کرد. در این راستا عمروعاص را از مصر عزل و عبدالله بن ابی‌سرح را به جای او منصوب نمود.^۵ عمرو که برای فتح مصر با مذاکرات فراوان، خلیفه دوم را راضی کرده و مدت‌ها با خیال آسوده در مصر حکم رانده بود، بعد از عزل توسط خلیفه سوم ماهیت حقیقی خود را بروز داد و به دشمن خلیفه تبدیل گردید.

برای همین وقتی از مصر به مدینه باز گشت، خشم‌گینانه و درحالی که یک جبهه پنبه‌دار بر تن داشت، پیش عثمان رفت. عثمان که حقیقت ماجرا را دریافته بود و با شناختی که از شخصیت مرموز، حيله‌گر و توطئه‌گر عمرو داشت، با کنایه پرسید: در جبه خود چه نهان کرده‌ای؟ عمرو گفت: پوشاک است. عثمان گفت: می‌دانم پوشاک است، می‌خواستم بدانم حشو آن پنبه است یا چیز دیگر؟ منظور خلیفه این بود که عمرو به علت عزل از فرمانداری مصر، احتمالاً درصدد توطئه می‌باشد و برای همین زیر جبه خود نیرنگ و توطئه پنهان کرده است.^۶ یعقوبی متن دو گفتگوی دیگر بین عمرو و عثمان را ثبت کرده است. یعقوبی می‌نویسد: هنگامی که عمرو به مدینه رسید، عثمان به او گفت: عبدالله بن سعد را چگونه دیدی؟ عمرو گفت: همان‌طور که دوست داری.

عثمان گفت: چه‌طور؟ عمرو گفت: برای خودش نیرومند و در راه خدا ناتوان. مدتی بعد عبدالله بن سعد از مصر دوازده هزار دینار خراج جمع‌آوری کرد و برای عثمان فرستاد. عثمان به عمرو گفت: شتران شیرده، شیر زیادی داده‌اند، عمرو گفت: اگر به انجام رسد، شترپنجه‌ها زیان بینند.^۷

وقتی مردم شهرها و ایالات و از جمله مردم مصر به صورت مسلح برای اعتراض علیه عثمان، وارد مدینه شدند، به علت سابقه حضور عمروعاص در مصر، عثمان او را برای آرام کردن ناراضیان نزد ایشان

۱. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۴، ص ۱۰۷ - ۱۰۶.

۲. مادلونگ، جانشینی محمد (ص)، ص ۱۱۴.

۳. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۴۷؛ ابن‌خلدون، العبر، ج ۲، ص ۵۵۶ - ۵۵۴.

۴. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۳۱.

۵. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ابن‌خلدون، العبر، ج ۲، ص ۵۷۳.

۶. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۸.

۷. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴.

فرستاد. عمرو قبول کرد و به نزد آنان رفت و ضمن گفتگو، به آنان اطمینان داد که عثمان به خواسته‌هایشان توجه خواهد کرد. سخنان عمرو ناراضیان را آرام کرد و بازگشتند. مدتی بعد عثمان به عمرو گفت: به نزد شورشیان برو، و من را تبرئه کن. عمرو مردم را فراخواند و گفت: بعد از ابوبکر و عمر حکومت در اختیار عثمان قرار گرفت، پس شما گفتید و او هم گفت، شما او را سرزنش می‌کنید و او خود را معذور می‌شمارد، آیا چنین نیست؟ گفتند: چرا. عمرو گفت: پس بر او شکیبایی کنید، چه کودک بزرگ می‌شود و لاغر فربه می‌گردد و شاید پس‌انداختن امری، بهتر از پیش‌انداختن آن باشد. وقتی عمرو بازگشت، عثمان گفت: ای پسر نابغه، به خدا سوگند! جز آنکه مردم را علیه من تحریک کردی چیزی نگفتی. عمرو گفت: به خدا سوگند! درباره‌ات بهترین چیزی که می‌دانستم گفتم، تو حقوق مردم را پایمال کرده‌ای و مردم حق تو را، پس اگر عدالت نمی‌ورزی از کار کناره‌گیری کن. عثمان گفت: ای پسر نابغه، از روزی که تو را از مصر برداشتم زرعت، شپش گرفته است.^۱ برای همین عمرو متهم بوده است که مصریان را برای شورش علیه خلیفه تحریک کرده است و این امر حتی اعتراض امویان را در پی داشته است. ولید بن عقبه، برادر [مادری] عثمان، بعدها که معاویه را به خون‌خواهی عثمان ترغیب می‌کرد، به صورت شعر، به این امر اشاره کرده است:

به خدا سوگند! اگر روزها سپری شود و انتقام‌جویی، انتقام خون عثمان را نگیرد، فرزند هند نخواهی بود.

آیا بنده قومی می‌تواند سرور اهل خود را به قتل رساند و شما جان او را نستانید؟ کاش مادرت نازا بود.
به یقین اگر ما آنان را بکشیم، هیچ کس قصاص نخواهد کرد.
باری، بلاها تو را احاطه کرده‌اند.^۲

منظور از «بنده قوم» عمرو عاص بود و کسانی که می‌بایست همراه او کشته می‌شدند، شورشیان مصر بودند که ولید آنان را دست‌نشانندگان والی پیشین می‌دانست.^۳ در ادامه شورش بر علیه عثمان و حضور شورشیان در مدینه، عمرو عاص به خلیفه هیچ کمکی نکرد و به فلسطین رفت.^۴ بعدها امام حسن علیه السلام در مناظره خود با عمرو به این مسئله اشاره کرده است.^۵

دوران خلافت امام علی علیه السلام

هنگامی که جریر بَجلی از سوی امام علی علیه السلام به شام رفت و معاویه را به بیعت با حضرت علی علیه السلام

۱. همان، ص ۱۷۵ - ۱۷۴.

۲. اصفهانی، الاغانی، ج ۴، ص ۱۷۷.

۳. مادلونگ، جانشینی محمد صلی الله علیه و آله، ص ۲۵۵.

۴. عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۸۷.

۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲.

دعوت کرد، معاویه از او مهلت خواست و افراد مورد اعتماد خود را فراخواند و با آنان مشورت کرد. برادرش عتبة بن ابی سفیان گفت: در این باره با عمروعاص تماس بگیر و دین او را بخر، چون او را خوب می‌شناسی و او در جریان عثمان، از او کناره‌گیری کرد و از تو بیشتر کناره‌گیری خواهد کرد.^۱

معاویه عمروعاص را به خوبی می‌شناخت و از سیاست‌بازی‌ها و حلیه‌گری‌ها او آگاه بود و نیز می‌دانست که او مردی دنیاپرست و جاه‌طلب است و به آسانی می‌توان او را خرید و از فکر و تدبیر او استفاده کرد. این بود که معاویه به عمروعاص که در فلسطین زندگی می‌کرد، نامه‌ای به این شرح نوشت: «اما بعد، کار علی و طلحه و زبیر حتماً به تو رسیده است و مروان بن حکم با جمعی از اهل بصره به ما پیوسته‌اند و نیز جریر بن عبدالله بجلی نیز جهت گرفتن بیعت برای علی نزد ما آمده است، من از هرگونه تصمیمی خودداری کرده‌ام تا تو پیش من آیی، اینجا بیا تا با تو راجع به این کار گفتگو کنیم».^۲

چون این نامه را برای عمرو خواندند، وی با پسران خود، عبدالله و محمد، مشورت کرد و به ایشان گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله گفت: وقتی که پیامبر ﷺ رحلت کرد، پیامبر ﷺ از تو خرسند بود و دو خلیفه پس از او نیز از تو راضی بودند، و زمانی که عثمان کشته شد تو حضور نداشتی. اینک در خانه خود آرام‌گیر که تو برای خلافت ساخته‌نشده‌ای و خودت هم نمی‌خواهی که برای بهره‌ای اندک از مال دنیا در شمار اطرافیان و ریزه‌خواران معاویه قرارگیری. محمد گفت: به نظر من تو شیخ و بزرگمرد قریش و صاحب اختیار آنان هستی، اگر این جریان مسیر خود را طی کند و اگه تو از آن دور باشی، تحقیر خواهی شد، پس به مردم شام بپیوند و با آنان همدست شو و خون عثمان را طلب کن تا به وسیله آن بنی‌امیه را مستقر کنی. آنگاه عمرو (پسرانش را مخاطب ساخت) و گفت: ای عبدالله، تو من را به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است، و تو ای محمد، من را به کاری رهنمودی که خیر دنیایم در آن است، و من درباره هر دو می‌اندیشم.^۳ عمرو علی‌رغم مخالفت پسر بزرگش، عبدالله راهی شام شد.^۴

عمروعاص هنگامی به شام رسید که معاویه از سوی جریر فرستاده امام ﷺ تحت فشار بود.^۵ عمروعاص با معاویه ملاقات کرد و با او به گفتگو نشست و پس از مذاکرات و بحث‌های طولانی در

۱. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴؛ دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۵۷.

۳. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۳۵ - ۳۴.

۴. ابن‌اعثم کوفی، *الفتح*، ج ۲، ص ۵۱۱.

۵. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۵۷.

عوض قول حاکمیت مصر به معاویه پیوست.^۱ بدین ترتیب عمرو با معاویه بیعت کرد که از قاتلان عثمان خون خواهی کنند و میان خود عهدنامه‌ای نوشتند.^۲

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به عمرو به به دنیاگرایی و منفعت‌طلبی اشاره کرده است:

تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی‌اش آشکار است و زشتی او پدیدار، آزادمرد را در مجلس خویش زشت می‌گویند و بردبار را به هنگام آمیزش، سفیه می‌شمارد. تو سر درپی او نهادی و به طلب زیادت او ایستادی. چون سگ که پی شیر رود، و به چنگال آن نگرند و زیادت شکار او را انتظار برد. پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی و اگر خواهان حق بودی بر آنچه می‌خواستی دست می‌نهادی. اگر خدا من را بر تو و پسر ابوسفیان مسلط ساخت، سزای کاری را که کردید خواهم داد، و اگر من را عاجز کردن توانید و خود پایدار مانید، آنچه پیش‌روی شماست برای شما بدتر است - که آن عذاب خداست.^۳

عمرو عاص در صقین سرداری سپاه شام را برعهده گرفت.^۴ در گیرودار نبرد، امام علیه السلام ضربتی به عمرو زد که او را به زمین انداخت. عمرو در حین فرار، عورت خود را نمایان ساخت؛ برای همین امام علیه السلام از وی روی گردانید و از کشتن او منصرف شد. عمرو نزد معاویه بازگشت و معاویه به او گفت: ای عمرو چه کردی؟ گفت: علی علیه السلام به مقابله من آمد و من را به خاک افکند. گفت: به سبب عورت (که تو را از مرگ رهانید) خدا را شکرگزار باش، به خدا اگر چنان که باید و شاید او را می‌شناختی، به نبردش نمی‌رفتی.^۵

بعد از طولانی شدن جنگ، امام علی علیه السلام در لیلۃ‌الهریر به سپاهیان خود گفت: ای مردم! می‌بینید که کار دشمن به کجا رسیده و از آنها جز نفس آخر باقی نمانده است. فردا صبح به آنان حمله می‌کنیم و داوری آنان را به خدا می‌بریم. سخنان امام به معاویه رسید. عمرو عاص را فراخواند و گفت: علی می‌خواهد فردا کار را یک‌سره کند، نظر تو چیست؟ عمرو عاص گفت: افراد تو نمی‌توانند در برابر افراد او مقاومت کنند و تو هم مانند او نیستی و اهل عراق می‌ترسند از اینکه تو بر آنان پیروزی شوی ولی اهل شام نمی‌ترسند که علی بر آنان پیروز شود. چاره این است که کاری کنی که میان آنان اختلاف بیفتد، آنان را به سوی کتاب خدا بخوان و آن را میان خود و آنها حکم قرار بده، من این تدبیر

۱. ابن‌عثم کوفی، الفتح، ج ۲، ص ۵۱۴ - ۵۱۲.

۲. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۹۲ - ۱۹۱.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۳۹.

۴. منقری، وقعة الصقین، ص ۲۰۷.

۵. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۷۷.

را برای روز مبادا نگه داشته بودم، معاویه نظر او را تصدیق کرد.^۱

معاویه دستور داد سپاه شام قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها زدند و مصحف بزرگ دمشق را بر سر چند نیزه بستند و ندا می‌دادند که: ای مردم عراق! میان ما و شما قرآن حاکم باشد. همچنین ندا می‌دادند که: ای مردم عرب! درباره زنان و دخترانتان خدا را در نظر بگیرید، اگر همگی کشته شوید، چه کسی فردا در برابر روم و ترک و فارس خواهد ایستاد، خدا را درباره دینتان در نظر بگیرید.^۲

میان عراقیان اختلاف نظر افتاد و گروهی گفتند: مگر ما در بیعت خود شرط نکرده بودیم بر آنچه که در قرآن است عمل شود، گروهی دیگر هم که جنگ را دوست نمی‌داشتند، گفتند: آری به آنچه در کتاب خداوند است پاسخ مثبت می‌دهیم. چون امام علی علیه السلام سستی آنان و کراهت ایشان را از جنگ دید، نسبت به معاویه در آنچه به آن فرا می‌خواند، نرمش نشان داد و میان ایشان فرستادگانی آمدوشد کردند و امام علیه السلام فرمود: ما کتاب خدا را می‌پذیریم، ولی چه کسی میان ما و شما حکم کند، معاویه جواب داد: ما مردی از میان خودمان برمی‌گزینم و شما هم مردی از میان خودتان برگزینید. معاویه عمروعاص را برگزید و امام علی علیه السلام علی‌رغم میل خود، ابوموسی اشعری را انتخاب کرد.^۳

گویند، عمرو بن عاص در ظاهر نسبت به بزرگداشت و تکریم ابوموسی و مقدم داشتن او در سخن گفتن رعایت می‌کرد و به او می‌گفت: تو قبل از من به افتخار مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله نائل شده‌ای و همچنین سن تو از من بیشتر است. عمرو و ابوموسی اشعری بعد از تبادل نظر بسیار، قرار گذاشتند، حضرت علی علیه السلام و معاویه را از خلافت خلع کنند و آنگاه کار مسلمانان را به شوری واگذارند. هنگام اعلام رأی، عمرو با حیل‌گری ابوموسی را پیش انداخت تا او اول نظر خود را اعلام کند و بدین طریق ابوموسی حضرت علی علیه السلام و معاویه را خلع کرد. اما عمرو هنگام اعلام نظر خود، برخلاف توافق دوطرفه گفت: این شخص آنچه را که گفت شنیدید و سالار خود را از خلافت خلع کرد، همانا من هم سالار او را همان‌گونه که او خلع کرد، خلع می‌کنم و سالار خودم معاویه را برخلاف مستقر و پایدار می‌دارم که او صاحب خون امیرمؤمنان، عثمان و خون‌خواه اوست و سزاوارترین کس، برای جانشینی اوست. آن دو همدیگر را دشنام دادند.^۴

عمرو بعد از شهادت مالک اشتر، با سپاه شش هزار نفری عازم مصر شد؛ عثمانیه مصر به او پیوستند. عمرو نامه خود و نامه معاویه را نزد محمد بن ابی‌بکر فرستاد. این دو نامه هر دو تهدیدآمیز بودند که مردم بر ضد تو اجتماع کرده‌اند و تو را به ما تسلیم خواهند کرد و تو باید از مصر بیرون

۱. منقری، *وقعة الصّیفین*، ص ۴۷۷.

۲. همان، ص ۴۸۱.

۳. همان، ص ۴۹۹.

۴. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۰۱.

بروی. محمد بن ابی بکر آن دو نامه را نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد. امام علیه السلام به او وعده داد که سپاهی به یاری اش روانه خواهد کرد و او را به نبرد با دشمن و پایداری در نبرد فرمان داد. محمد بن ابی بکر با دو هزار سپاه به سوی عمرو روان شد که کنانه بن بشر در مقدمه سپاه او بود. عمرو، نیز معاویه بن حدیج را با جمعی از مردم شام به جنگ او گسیل نمود. سپاه شام، کنانه را در محاصره گرفتند، او از اسبش فرود آمد و یک‌تنه با دشمن جنگید تا به شهادت رسید. چون این خبر به محمد بن ابی بکر رسید، یارانش فرار کردند و او به تنهایی به شهادت رسید. به دستور عمرو جنازه او را در پوست خری قرار دادند و پس از لعنت بر او و دعا بر معاویه به آتش کشیدند.^۱

خلافت امام حسن علیه السلام

بعد از شهادت امام علی علیه السلام مردم با فرزند بزرگ ایشان امام حسن علیه السلام بیعت کردند.^۲ امام حسن علیه السلام در ابتدا قصد جنگ با معاویه را داشت،^۳ اما به علت حفظ منافع مسلمانان، با انعقاد قرارداد صلح، حکومت را به معاویه واگذار کرد.^۴ در این دوره کوتاه عمروعاص در کنار معاویه حضور داشته است و به وی مشورت‌های لازم را ارائه داده است.^۵ اما مورخین در جریان شایعه‌سازی علیه امام حسن علیه السلام به عملکرد و احياناً مشورت عمرو در این زمینه اشاره نکرده‌اند.

علامه مجلسی در بخش زندگانی امام حسن علیه السلام به مناظره میان عمرو و امام علیه السلام اشاره کرده است که هم دیدگاه عمرو درباره امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را روشن می‌نماید و هم از گفتار امام علیه السلام سابقه و شخصیت عمرو نمایان می‌گردد.

علامه مجلسی می‌نویسد: یک روز که معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان، عمرو بن عاص، عتبه بن ابوسفیان، ولید بن عتبه و مغیره بن شعبه با هم نشستند، عمرو بن عاص به معاویه گفت: به دنبال حسن بن علی علیه السلام بفرست تا مقام او و پدرش را پایین بیاوریم. (شخصیت وی و پدرش را تخریب نمائیم.) معاویه در جواب وی گفت: من از این خائفم که وی عیب‌های شما را بازگو کرده و این امر به زبان شما باشد. امام حسن علیه السلام با دعوت معاویه به نشست آنها می‌رفت. بعد از ورود امام علیه السلام مباحثی شکل گرفت و عمرو بن عاص گفت: ای پسر ابوتراب، ما به دنبال تو فرستادیم تا از تو اقرار بگیریم که پدرت ادعای چیزی را کرد که حق وی نبود.

۱. ابن خلدون، العبر، ج ۲، ص ۶۴۲.

۲. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۴۲۶.

۳. اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۶۳.

۴. ابن اثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۶ - ۲۹۰.

۵. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۵، ص ۱۶۳؛ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷.

آنگاه نحوه کشته شدن عثمان را شرح داد و او را ملامت نمود، سپس گفت: ای فرزندان عبدالملک! خدا مقام سلطنت را به شما نخواهد داد تا اعمالی را انجام دهید که برای شما حلال نباشد. ای حسن! تو به گمان خود، خویشتن را امیرالمؤمنین می‌دانی، در صورتی که این مقام از تو سلب شده است، و علت شکست شما کارهای بدی است، که پدرت انجام داد. تو این قدرت را نداری که بر ما عتاب کنی و ما را درباره این موضوع تکذیب نمائی، اما تو: فعلاً زیردست ما هستی، ما مختاریم هر تصمیمی که بخواهیم درباره تو بگیریم، به خدا قسم! اگر ما تو را به قتل برسانیم نزد خدا گناهکار نیستیم و نزد مردم هم عیبی ندارد.

امام حسن علیه السلام بعد از اتمام سخنان عمرو و دیگران فرمود: سپاس مخصوص آن خدائی است که افراد اول شما را به وسیله افراد اول ما، و اشخاص آخر شما را به واسطه اشخاص آخر ما هدایت کرد. درود خدا بر سید ما محمد صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت باد.

اما تو ای عمرو بن عاص! که دارای بغض حضرت علی علیه السلام و لعین و بدون نسل هستی: جز این نیست که اولین عیب و ننگ تو این است که مادرت زنی زناکار بود! تو در رختخواب زنا که بین چند نفر مشترک بود متولد شدی، آنگاه گروهی از مردان قریش درباره تو گفتگو نمودند که از جمله آنان ابوسفیان ابن حرب، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نصر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل بودند که هر کدام مدعی بودند: تو پسر آنان هستی! آخر الامر آن کسی که از لحاظ حسب و نسب پست‌تر بود، تو را به پسری تصاحب نمود. با این سوابقی که داری می‌گوئی: من بغض حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دارم؟! عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که پسر و نسلی ندارد، هرگاه بمیرد اسم و رسم وی نابود خواهد شد! لذا خدای علیم آیه ذیل را در شأن عاص بن وائل نازل کرد که می‌فرماید: «إِنَّ شَأْنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۱ یعنی یا محمد! نسل آن کسی که بغض تو را دارد قطع خواهد شد.

تو همان کسی هستی که پیغمبر اعظم اسلام در هر جا مقابل دشمن قرار می‌گرفت از همه بیشتر با آن بزرگوار عداوت و از همه بیشتر آن حضرت را تکذیب می‌کردی.

سپس نزد نجاشی رفتی، و خون جعفر بن ابی‌طالب و آن مردانی را که به طرف حبشه هجرت کرده بودند در معرض ریختن قرار دادید، ولی مکر و حيله تو دامن‌گیر خودت شد، و تلاشت بی‌ثمر ماند.

اما سخنی که درباره عثمان گفتی: ای بی‌حیای بی‌دین! تو بودی که آتش جنگ را بر علیه عثمان شعله‌ور کردی و به طرف فلسطین فرار نمودی، وقتی خبر قتل وی به تو رسید، به معاویه پناه بردی، ای خبیث! تو دین و ایمان خود را برای دنیای دیگری فروختی!! ما تو را برای اینکه بغض ما را داری ملامت نمی‌کنیم، تو را درباره اینکه محبت ما را نداری عتاب نخواهیم کرد، زیرا در زمان جاهلیت و

۱. کوثر (۱۰۸): ۳.

اسلام، دشمن بنی‌هاشم بوده و هستی. تو بودی که پیامبر ﷺ را به‌وسیله شعر هجو نمودی. اما اینکه گمان می‌کنی ما عثمان را کشته‌ایم؛ به خدا قسم این سخنی که درباره حضرت امیر می‌گوئی طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند ثابت نمایند، پس تو چگونه این تهمت را به علی می‌زنی. در صورتی که خدای علیم برای تو و پدر و مادرت در دنیا و آخرت این همه عیب و ننگ شماره کرده است!! و حال آنکه خدا درباره بندگان خود ستم نمی‌کند.^۱

خلافت معاویه

معاویه در سال ۴۱ هجری و بعد از صلح با امام حسن علیه السلام به خلافت رسید^۲ و تحولات اساسی در رفتار و تشکیلات خلافت اسلامی به‌وجود آورد. طبق عهدی که عمروعاص با معاویه داشت، حاکمیت مصر در اختیار وی قرار گرفت و تا زمان مرگش یعنی سال ۴۲ در این سمت قرار داشت.^۳ با این وصف دوستی واقعی میان معاویه و عمرو بن عاص وجود نداشت، و این دو نفر پیوسته در باطن نسبت به یکدیگر کینه می‌ورزیدند، و گاه این کینه را به زبان می‌آوردند. گفته شد که در جنگ صفین عمرو با حيله‌گری معاویه را ترغیب کرد تا با امام علی علیه السلام جنگ تن‌به‌تن نماید، به امید اینکه با کشته شدن معاویه، خودش سالار شامیان گردد، اما معاویه گول وی را نخورد و از وی رنجید.^۴ روزی معاویه به اهل مجلس خود گفت: شگفت‌ترین چیزها کدام است؟ یزید گفت: شگفت‌ترین چیزها، ابری است که همواره میان زمین و آسمان معلق است، نه از زیر به چیزی تکیه دارد و نه از بالا به چیزی بسته است. دیگری گفت: شگفت‌ترین چیزها بهره‌ای است که نصیب شخص نادان می‌شود، و بی‌بهرگی و حرمانی است که خردمند با آن دست به‌گریبان است. سومی گفت: شگفت‌ترین چیزها آنست که مانندش دیده نشود. سپس عمرو بن عاص گفت: شگفت‌ترین چیزها این است که مدعی باطل بر صاحب حق چیره شود، و مقصودش معاویه و حضرت علی علیه السلام بود. معاویه گفت: نه، بلکه شگفت‌ترین چیزها آنست که به شخص غیرمستحق، در صورتی که از او نترسند چیزی عطا کنند. بدین نحو هریک از آنها آنچه درباره دیگری در دل داشت ابراز می‌نمود.^۵

ویژگی‌ها و روش‌های سیاسی عمروعاص

در مواجهه با حوادث و رویدادها، عمرو فرصت‌طلب بوده و با سنجش زوایا و امور از فرصت‌های به‌دست‌آمده، نهایت استفاده را برده است. عمرو هنگامی که از طرف پیامبر علیه السلام به سریه ذات‌السلاسل

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲.

۲. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳.

۳. عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۸۸.

۴. منقری، وقعة الصفین، ص ۲۷۵ - ۲۷۴.

۵. ابن ططقی، الفخری، ص ۱۱۲.

فرستاده شد و هنگامی که برای کمک به او نیروهای کمکی به سالاری ابوعبیده جراح آمدند، در مواجهه با ابوعبیده که از لحاظ سابقه در اسلام قابل مقایسه با او نبود با نیرنگ‌بازی از فرصت پیش آمده نهایت استفاده را برد، تا خود فرماندهی نیروها را برعهده گیرد. «وقتی نیروهای کمکی مهاجرین و انصار به عمرو پیوستند، ابوعبیده خواست که با مردم نماز بگذارد و بر عمرو مقدم باشد. عمرو گفت: تو برای کمک به من آمده‌ای و من فرمانده و امیر لشکر و حق نداری که امام جماعت باشی. مهاجرین نپذیرفتند و گفتند: هرگز چنین نیست، تو امیر یاران خودت هستی و ابوعبیده فرمانده یاران خودش. عمروعاص گفت: همه شما نیروی امدادی هستید. ابوعبیده همین‌که متوجه این اختلاف شد، به عمروعاص گفت: آخرین دستور رسول خدا ﷺ این بود که اختلاف نکنیم و هماهنگ باشیم و مطمئن باش که به خدا سوگند اگر تو از من اطاعت نکنی، من از تو اطاعت خواهم کرد. بدین ترتیب عمرو عهده‌دار امامت نماز گردید و همگی با او هماهنگ شدند.»^۱

عمروعاص علاوه بر اینکه فرصت طلب بوده، گاه برای خود فرصت‌سازی هم می‌نموده است. عمرو که در فتح شام شرکت داشت، به علت آشنایی به اوضاع مصر، ضعف روم در مصر، نارضایتی مردم مصر از رومیان، از آمدن عمر به بیت المقدس نهایت استفاده را برد و با اصرار و علی‌رغم وحشت و دلسردی اولیه خلیفه، رضایت او را برای حمله به مصر جلب نمود. «عمرو پیوسته ارزش مصر را در نظر عمر بزرگ می‌کرد و فتح آن را بر او آسان می‌نمود، تا آنکه او را بر چهار هزار نفر فرماندهی داد و به او گفت: به زودی نوشته‌ام به تو می‌رسد، اگر پیش از آنکه به سرزمین مصر قدم نهی، نوشته‌ام به تو رسید و در آن تو را فرمودم که از مصر صرف نظر کنی، بازگرد، لیکن اگر به مصر وارد شدی و سپس نوشته‌ام به تو رسید، پس راه خود را در پیش گیر و از خدا یاری بخواه. عمرو با شتاب رهسپار شد و چون به رفح، آخرین آبادی فلسطین رسید، فرستاده عمر با نوشته‌ای رسید، اما عمرو نامه را باز نکرد و پیش رفت تا به قریه‌ای نزدیک عریش رسید و نامه را خواند و سپس پرسید: این قریه از کجا است؟ گفتند: از مصر. عمرو گفت: خلیفه من را فرموده است اگر پای من به زمین مصر رسیده باشد و آنگاه نامه‌اش به من رسد راه خود را در پیش گیرم و از خدای یاری بخواهم.»^۲ و بدین ترتیب عمرو با فرصت‌سازی خود، مصر را فتح کرد.

شیوه عمرو در جریان مذاکرات سیاسی، انجام مباحثات چالش‌زا بوده است که می‌توانست طرف مقابل را تسلیم نماید. او برای انجام بحث‌های سیاسی به گفته‌ها و عقاید طرف مقابل استناد می‌کرد و برای همین در حبشه در مباحث خود علیه مهاجران، ضمن بیان اعتقادات مسلمانان و یا مسیحیان

۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۷۷۱.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۴۷.

با تحریف واقعیات درصدد بود که بر طرف مقابل غلبه نماید، و گاه برای گرفتن امتیاز، واقعیات را بیان می‌داشت تا طرف مقابل را در تنگنا قرار داده و تسلیم منافع خود نماید. مباحثه او با معاویه در مورد حضرت علی علیه السلام به هنگامی که با نامه معاویه به شام رفت، گویای این مطلب است. عمروعاص هنگامی به شام رسید که معاویه از سوی جریر فرستاده امام علیه السلام تحت فشار بود.^۱ عمروعاص با معاویه ملاقات کرد و با او به گفتگو نشست. درحالی که هریک از آنان می‌خواست طرف دیگر را در حيله و تدبیر کوچک جلوه دهد. معاویه به عمرو گفت: ما اکنون سه مشکل داریم: یکی اینکه محمد بن ابی‌حذیفه از زندان مصر فرار کرده و مردم را به شورش می‌خواند؛ دوم اینکه قیصر پادشاه روم قصد حمله به شام را دارد؛ سوم اینکه علی به کوفه آمده و آماده حمله به ماست.

عمروعاص گفت: همه آنچه گفتمی مهم نیست، درباره محمد بن ابی‌حذیفه کسانی را بفرست تا او را بکشند یا دستگیر کنند و درباره پادشاه روم هدایای نفیسی به جانب او بفرست و او را به صلح دعوت کن که قبول خواهد کرد؛ و اما درباره علی علیه السلام هیچ کس از عرب او را با تو در هیچ چیز برابر نمی‌دانند و آشنایی او با فنون جنگ به گونه‌ای است که هیچ‌یک از قریش هم‌سنگ او نیست، او صاحب حکومت است، مگر اینکه تو به او ستم کنی.^۲

معاویه از عمروعاص خواست که با او در جنگ با حضرت علی علیه السلام همکاری کند. عمروعاص گفت: ای معاویه! به خدا سوگند تو و علی علیه السلام مساوی نیستید، تو نه سابقه او در همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نه فقه و علم او را داری، اگر همراه تو با او بجنگم با کسی می‌جنگم که فضیلت و قرابت او را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانی ولی ما این دنیا را اراده کرده‌ایم. معاویه گفت: او خلیفه وقت را کشته است.

عمرو گفت: چنین نگو ای معاویه، علی امروز یگانه عالم است و مردانگی، شجاعت، فرزاندگی و بلاغت در او جمع شده است و انواع نعمت‌ها، فنون، مواهب خداوندی، حسن نظر و کمال که او را شامل گشته است و سابقه او را هیچ کس از بزرگان و اکابر نداشته و ندارد.

معاویه گفت: آنچه از خصایص او برشمردی از هزار یکی و از بسیار اندکی می‌باشد. اما، بیا او را به کشتن عثمان متهم کنیم و با این بهانه با او جنگ نماییم.

عمرو با شنیدن این سخن خندید و گفت: این عجیب‌تر است که تو گفتمی. تو چطور می‌توانی خون عثمان را طلب نمائی؟ در آن وقتی که عثمان محاصره بود، از تو یاری خواست، اما تو به او مدد نرساندی، اکنون چگونه خون او را طلب می‌کنی؟

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۵۷.

۲. منقری، وقعة الصفین، ص ۳۷.

معاویه گفت: ای عمرو از این سخن‌ها درگذر. با من بیعت کن تا علی را کنار زده و بقیه عمر را با فراغت سپری نماییم.

عمرو گفت: ای معاویه، ترک دنیا آسان است، اما ترک دین دشوار، تو نیک می‌دانی که یاری تو و مخالفت با علی گناهی بزرگ است، اگر می‌خواهی با تو همراهی کنم، باید رضایت من را جلب نموده و آنچه را که خواهانم به من بدهی.

معاویه گفت: باشد، اکنون با من همراهی کن.

عمرو گفت: با چه دلیل و برهانی خون عثمان را طلب کنیم؟

معاویه گفت: مردمان را می‌توان فریفت و با حیله و مکر، باطل را در لباس حق جلوه داد. اگر اراده کنم می‌توانم تو را که به فراست و کیاست در جهان هم‌تا نداری فریب دهم.

عمرو گفت: از این سخنان درگذر.

معاویه گفت: هر چه می‌خواهی بگو.

عمرو گفت: ولایت مصر را می‌خواهم.

معاویه گفت: مصر در مقابل عراق است.

عمرو گفت: چون شام به تو خواهد رسید، مصر برای من باشد. معاویه منشور ولایت مصر را برای او نوشت.^۱

تمجیدهای عمرو از حضرت علی علیه السلام و بیان سوابق و ویژگی‌های ایشان در این مباحثه برای این بوده است که بتواند امتیاز بزرگتری از معاویه کسب نماید.

در امور سیاسی، استفاده از وسایل نامشروع، دروغ‌گویی، حیله‌گری، کنار گذاشتن اخلاق و وجدان، گاه سبب پیشبرد اهداف سیاسی می‌شود و در این زمینه عمرو از تمامی این شگردها برای پیش‌برد اهداف خود استفاده کرده است. او در ذات‌السلاسل درحالی که جُنُب بود و فقط برای اینکه جایگاهش حفظ شود با مردم نماز خواند.^۲ در زمان عثمان وقتی که خلیفه او را برای آرام نمودن شورشیان مصر نزد آنان فرستاد، به علت رنجشی که از عثمان داشت در مقام نمایندگی خلیفه، علیه خود خلیفه سخن گفت و اوضاع را متشنج کرد.^۳ عمرو در زندگانی سیاسی و نظامی خود افراد مختلف را گول زده و از این فرصت برای رسیدن به مقاصد خود استفاده کرده است. «معاویه غلامی به نام حریت داشت که بسیار شجاع بود. او گاهی لباس معاویه را می‌پوشید و به میدان می‌رفت و افراد ناآگاه گمان می‌کردند که او

۱. ابن‌اعثم کوفی، *الفتح*، ج ۲، ص ۵۱۴ - ۵۱۲.

۲. واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۷۷۳.

۳. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ص ۱۷۵ - ۱۷۴.

معاویه است. معاویه به او گفته بود که با هر کس که می‌خواهد روبرو شود، اما با حضرت علی علیه السلام روبرو نشود. اما عمرو او را تحریک کرد و او امام علیه السلام را به مبارزه طلبید و امام علیه السلام در همان آغاز نبرد، ضربتی مهلک بر او زد و او هلاک شد، کشته شدن او معاویه را بسیار متأثر کرد. او عمرو را نکوهش می‌کرد که چرا حریت را فریب داده است.^۱ در جریان حکمیت علی‌رغم قراری که با ابوموسی اشعری داشت او را گول زد.^۲ او حتی در صدد گول زدن معاویه نیز بوده است و در این بین فقط زیرکی خود معاویه او را نجات داده است. «در هنگامه جنگ، امام علی علیه السلام معاویه را به جنگ تن‌به‌تن فراخواند. عمرو به معاویه گفت: پیشنهاد امام علیه السلام را بپذیرد که این گفته او پرخاش معاویه را در پی داشت و گفت: ای عمرو کسی مثل من، خود را فریب نمی‌دهد. به خدا سوگند هرگز مردی به هم‌وردی پسر ابی‌طالب نرفته، مگر آنکه زمین از خونش سیراب گشته است. سپس در حالی که عمرو همراهش بود از میدان بازگشت.»^۳ عمرو در کارنامه خود جنایات غیر انسانی هم انجام داده است که در این زمینه می‌توان به عمل شنیع عمرو درباره جنازه محمد بن ابی‌بکر اشاره کرد. «چون محمد بن ابی‌بکر به شهادت رسید. به دستور عمرو جنازه او را در پوست خری قرار داده و پس از لعنت بر او و دعا بر معاویه به آتش کشیدند.»^۴

عمرو از دروغ و انعکاس آن برای اهداف خود استفاده کرده است. گذشت که عمرو در جریان گفتگو با معاویه به بیان ویژگی‌های والا و سابقه درخشان امام علیه السلام پرداخت، ولی در جایی دیگر برای رسیدن به هدف، ضمن کتمان آن حقایق که در خفا با معاویه بیان کرده بود به دروغ‌پراکنی و تخریب شخصیت امام علی علیه السلام پرداخت. متن سخنان عمرو در این زمینه را مورخین ننوشته‌اند، اما امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود در کوفه ضمن نکوهش و رسوا نمودن عمرو، به سخنان تخریبی وی اشاره کرده است.

ابواسحاق سقفی در این زمینه نوشته است: به حضرت علی علیه السلام اطلاع دادند که عمرو بن عاص از او انتقاد می‌کند و او را در نزد مردم شام مورد نکوهش قرار می‌دهد. حضرت علی علیه السلام بالای منبر رفتند و بعد از حمد خداوند چنین فرمودند: تعجب دارم از فرزند نابغه که در نزد شامیان مرا متهم به شوخی و مزاح می‌کند، او می‌گوید من مردی هستم اهل تفریح و بزم و همواره (وقتم را) به بازی و وقت‌گذرانی و خوشی می‌گذرانم. به خداوند سوگند او خود می‌داند که دروغ می‌گوید، و با گمراه کردن مردم مرتکب گناه می‌شود، آیا عمرو بن عاص فکر مرگ و قیامت نمی‌کند، و از حساب و کتاب واهمه ندارد، و از عذاب خداوند نمی‌ترسد، و بدترین گفتار دروغ می‌باشد. عمرو بن عاص سخن به دروغ می‌گوید: او

۱. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۷۳ - ۲۷۲.

۲. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۰۱.

۳. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۷۵.

۴. ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۱، ص ۶۴۲.

وعده می‌دهد، اما خلف‌وعده می‌کند، او سؤال می‌نماید و در سؤال اصرار می‌ورزد و اگر چیزی از او طلب کنید بخل دارد، و چیزی نمی‌دهد، او نقض عهد و پیمان شکنی دارد، و اهل وفا نمی‌باشد. او در هنگام جنگ امر می‌کند و فرمان می‌دهد، اما هنگامی که شمشیرها به کار افتادند، و ضربات آنها بر پیکرها خورد و سرها را از بدن جدا گردید، او بزرگترین مکرها و حيله‌ها را به کار می‌برد، و مقعد خود را آشکار می‌کند، و جانش را حفظ می‌نماید، خداوند چهره او را سیاه کند و هلاکش سازد.^۱

مرگ عمروعاص

وقتی که مرگ عمرو فرارسید، وی محافظانش را فراخواند و گفت: من برای شما چگونه سالاری بودم؟ گفتند: سالاری راستگو و پسندیده سیرت بودی و چنین و چنان انجام می‌دادی. عمرو گفت: من این کارها را انجام می‌دادم که من را از مرگ نجات دهید، اینک این مرگ است که به سراغ من آمده است، آن را از من دور سازید. آنان به یکدیگر نگریستند و گفتند: به خدا سوگند تصور نمی‌کردیم که سخن یاهو بگوئی، می‌دانی که ما نمی‌توانیم از مرگ تو جلوگیری کنیم. عمرو گفت: به خدا سوگند این را گفتم و می‌دانستم که شما نمی‌توانید از مرگ من جلوگیری کنید. پسر ابوطالب چه نیکو می‌گفت که پاسدار آدمی اجل اوست (یعنی تا اجل فرا نرسد او را کاری نیست و چون اجل فرا رسد از او کاری ساخته نیست).^۲ عمرو در سال ۴۲ هجری مرد.^۳

نتیجه

عمروعاص از نیرنگ‌بازان و داهیان عرب و قریش بوده است که از زمان جوانی تا زمان مرگ خود در سال ۴۲ هجری، شخصیت مرموز و زیرک داشت و با استفاده از فرصت‌ها و همچنین فرصت‌سازی و با آگاهی از امور سیاسی، نظامی و اجتماعی در صحنه حوادث گوناگون ایفاگر نقش‌های متفاوت بوده است. عمروعاص فقط براساس منافع شخصی گرایش‌های سیاسی خود را انتخاب کرده و بدون توجه به معیارهای اخلاقی، دینی و انسانی، از حيله، نیرنگ، دروغ، بیان حقیقت، تهمت و خونریزی برای رسیدن به مقصود استفاده کرده است. به همین جهت در شکل‌گیری بخش اعظمی از حوادث تاریخ صدر اسلام نقش وی نمایان است.

عمروعاص به همراه پدرش، از بزرگان و سران قریش و از دشمنان سرسخت و مشهور پیامبر ﷺ و مسلمانان بوده‌اند. بارزترین نقش عمرو در هنگام نمایندگی قریش برای بازگرداندن

۱. ثقفی، الفارات، ج ۲، ص ۵۱۵ - ۵۱۲.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

۳. عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۱۱۸۸.

مسلمانان مهاجر از حبشه بوده است که به علت آشنایی عمرو با اوضاع کشور حبشه و شخص نجاشی، سخنوری و زیرکی، دشمنی عمرو و پدرش با مسلمانان، آشنایی عمرو با دین اسلام و مسیحیت و اعتماد خاص قریش به او برای این مأموریت انتخاب شد و علی رغم انجام مذاکرات و حيله گری های مختلف در مناظره با جعفر بن ابی طالب شکست خورد و ناکام به مکه بازگشت.

عمرو بن عاص در ماه صفر سال هشتم هجرت به علت شکست و زبونی مشرکان و قریش در شبه جزیره عربستان، بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه، گسترش سریع اسلام در بین قبایل و طوایف شبه جزیره، گسترش جغرافیایی اسلام در خارج شبه جزیره و اطلاع عمرو بر کناره گیری دیگر بزرگان و سرداران قریش مسلمان شد.

وقتی ابوبکر به زمامداری رسید، عمرو به وی پیوست و ضمن مشورت دادن به خلیفه در امور مختلف، در سال سیزدهم هجرت به شام رفت.

عمرو عاص از فرماندهان خلیفه دوم بوده است که در فتح اردن، فلسطین، حلب، قنسرین و منج شرکت داشته است.

زمانی که عمر برای انجام صلح با مردم بیت المقدس به آنجا رفت، عمرو موافقت خلیفه را برای فتح مصر کسب نمود و با چهار هزار نفر عازم مصر گردید. مسلمانان طی دو سال به فرماندهی عمرو بیشتر نقاط مصر را فتح کردند، که عمرو تا پایان خلافت عمر، والی مصر بود.

عثمان بن عفان وقتی به خلافت رسید، عمرو عاص را از مصر عزل و عبدالله بن ابی سرح را به جای او منصوب نمود. عزل عمرو سبب دشمنی او نسبت به عثمان گردید و برای همین عمرو در مباحثات خود با خلیفه، با جسارت و بیان سخنان تند از کسانی بوده است که هیبت خلیفه را شکستند و هنگامی که از طرف خلیفه برای گفتگو با معترضان مصری اعزام شد، تا آنان را به آرامش دعوت کند، وی با حيله گری و با ارائه سخنان دو پهلو، جو را متشنج نمود و آنها را علیه خلیفه برآشت.

در دوران خلافت امام علی علیه السلام معاویه که عمرو عاص را به خوبی می شناخت و از سیاست بازی ها و حيله گری ها او آگاه بود و نیز می دانست که او مردی دنیاپرست است و به آسانی می توان او را خرید، از فکر و تدبیر او استفاده کرد و با ارسال نامه، وی را به شام دعوت کرد.

عمرو عاص پس از مذاکرات و بحث های طولانی در عوض قول حاکمیت مصر به معاویه پیوست، و با معاویه بیعت کرد که از قاتلان عثمان خون خواهی کنند. عمرو عاص در صفین سرداری سپاه شام را برعهده گرفت.

در جریان جنگ و هنگامی که سپاه شام در حال شکست کامل بود، عمرو عاص پیشنهاد کرد که برای ایجاد تفرقه در سپاهیان عراق، آنها قرآن ها را بر نیزه کنند و مردم را به داوری آن فرا

بخوانند. میان عراقیان اختلاف نظر افتاد و عاقبت پیمان نامه حکمیت منعقد گردید و با حيله عمرو، سپاه شام از شکست فرار کرد.

وی به نمایندگی مردم شام برای حکمیت انتخاب گردید که در جریان مباحثان حکمین با زیرکی و با گول زدن ابوموسی اشعری، نماینده تحمیلی امام علی علیه السلام جریان حکمیت را به نفع معاویه و شامیان پایان داد، به گونه ای که پس از اعلان رأی، عمرو عاص و مردم شام که همراهش بودند پیش معاویه برگشتند و بر او سلام خلافت گفتند.

طبق عهدی که عمروعاص با معاویه داشت حاکمیت مصر در اختیار وی قرار گرفت و وی تا پایان عمرش یعنی سال ۴۲ در این سمت قرار داشت. با این وصف دوستی واقعی میان معاویه و عمرو بن عاص وجود نداشت، و این دو نفر پیوسته در باطن نسبت به یکدیگر کینه می ورزیدند، و گاه این کینه را بر زبان می آوردند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.
۵. ابن اعثم کوفی، أبو محمد أحمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الأضواء، ج ۱، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر (العبر)، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر، ج ۲، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۷. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۸. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیة و السدول الاسلامیة، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت، دار القلم العربی، ج ۱، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م.
۹. ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴)، البدایة و النهایة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۶ م.
۱۰. ابن هشام، محمد بن عبدالملک، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلیبی، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

۱۱. اصفهانی، ابوالفرج، *اغانی*، تهران، اسلامیة، ۱۳۱۹ ق.
۱۲. _____، *مقاتل الطالبین*، تحقیق سید احمد صفقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۱۳. بغدادی، محمد بن حبيب (م ۲۴۵)، *المنمق فی اخبار قریش*، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت، عالم الکتب، ج ۱، ۱۴۰۵ ق.
۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸ م.
۱۵. ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
۱۶. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوك*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ج ۲، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
۱۸. عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ج ۱، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.
۱۹. عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله، *فتوح مصر و اخبارها*، بغداد، مطبعة المثنی، ۱۹۱۲ م.
۲۰. كحالة، عمر رضا، *معجم قبائل العرب القديمة و الحديثة*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ج ۷، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.
۲۱. مادلونگ، ویلفرد، *جانشینی محمد*، ترجمه نمائی و همکاران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۲۲. مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۳.
۲۳. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، ط ۲، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. مقدسی، محمد بن طاهر، *البدء و التاريخ*، بور سعید، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
۲۵. منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة الصفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة، الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ ق، افست قم، منشورات مكتبة المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۶. نوری، یحیی، *اسلام و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام*، تهران، مدرسه شهداء، ۱۳۶۰.
۲۷. واقدی، محمد بن عمر، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونز، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ج ۳، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
۲۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی تا.